

## حکایت سقراط و مرد دلخور

روزی سقراط حکیم مردی را دید که خیلی ناراحت و بود.



روزی سقراط حکیم مردی را دید که خیلی ناراحت و بود.

علت ناراحتی اش را پرسید. شخص پاسخ داد :

در راه که می آمدم یکی از آشنایان را دیدم. سلام کردم جواب نداد و با بی اعتنایی و خودخواهی گذشت و رفت و من از این طرز رفتار او خیلی رنجیدم.

سقراط گفت : چرا رنجیدی ؟

مرد با تعجب گفت: خوب معلوم است که چنین رفتاری ناراحت کننده است.

سقراط پرسید : اگر در راه کسی را می دیدی که به زمین افتاده و از درد به خود می پیچد.

آیا از دست او دلخور و رنجیده می شدی ؟

مرد گفت : مسلم است که هرگز دلخور نمی شدم. آدم از بیمار بودن کسی دلخور نمی شود.

سقراط پرسید: به جای دلخوری چه احساسی می یافتی و چه می کردی؟

مرد جواب داد : احساس دلسوزی و شفقت و سعی می کردم طبیب یا دارویی به او برسانم.

سقراط گفت : همه این کارها را به خاطر آن می کردی که او را بیمار می دانستی، آیا کسی که رفتارش نا درست است، روانش بیمار نیست ؟

بیماری فکری و روان نامش "غفلت" است. و باید به جای دلخوری و رنجش نسبت به کسی که بدی می کند و غافل است دل سوزاند و کمک کرد.

پس از دست هیچ کس دلخور مشو و کینه به دل مگیر.

بدان که هر وقت کسی بدی می کند در آن لحظه بیمار است.